

پیامد نبرد غجدوان بر جغرافیای سیاسی منطقه ماوراءالنهر و مناسبات درونی قدرت در ایران

عبدالله متولی* علی زارعی**

چکیده

بی‌تردید یکی از مهمترین چالش‌های فراروی صفویان از آغازین سال‌های تشکیل حکومت آنان در ایران، نحوه رویارویی با ازبکان به عنوان یکی از دشمنان سرسخت خود در مناطق شمال شرقی بوده است. آنها که در برابر صفویان داعیه سرزمینی و مذهبی داشتند، به هنگام گسترش و تثبیت قدرت شاه اسماعیل در قلمرو ایران دغدغه زیادی را در منطقه خراسان برای وی پدید آوردند. لاجرم نخستین شاه صفوی که او نیز در برابر قدرت مخرب ازبکان از داعیه‌های مشترک برخوردار بود، می‌بایست با صلابت و جدیت جلوی پیشروی آنها را به درون خراسان سد نماید. نبرد مرو به مقاصد شاه اسماعیل جامه عمل پوشاند؛ اما نبرد دیگری موسوم به غجدوان که با فاصله‌ای نه چندان طولانی در آن سوی جیحون رخ داد، با شکست سپاهیان شاه اسماعیل به پایان آمد. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که این ناکامی چه تأثیری بر جغرافیای سیاسی منطقه ماوراءالنهر و بر مناسبات درونی قدرت در ایران نهاده است؟ نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که نبرد غجدوان ضمن پایان دادن به آمل و برنامه‌های شاه اسماعیل جهت اشاعه قدرت صفویان در آن سوی جیحون به تداوم حکومت بازماندگان تیمور در منطقه ماوراءالنهر خاتمه بخشید و از سوی دیگر پریشانی نظام طریقتی را در ساختار قدرت صفویان آشکار ساخت.

واژه‌های کلیدی: نبرد غجدوان، صفویان، ازبکان، ماوراءالنهر، شاه اسماعیل صفوی.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. a.motevaly@gmail.com

** نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری تاریخ، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

ali.zareei@chmail.ir

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۱۹ |

مقدمه

شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۷ ه. ق با تصرف تبریز آغازگر دوره جدیدی در تاریخ ایران شد. او پس از آن، با اعلام سلطنت و ارائه‌ی نگرش مذهبی تازه در کنار قدرت سیاسی، چشم‌انداز آینده‌ی فعالیت‌های خود را ترسیم نمود. وی به منظور تحقق بخشیدن به خواسته‌های مطرح شده، لاجرم کوشش‌های خستگی ناپذیری را آغاز کرد. این در حالی بود که اشاعه‌ی مذهب جدید به عنوان یک اصل، همراه با برنامه‌های نظامی مورد نظر بود؛ اما به موازات تداوم برنامه‌های شاه اسماعیل، مناطق شمال شرق کشور در معرض تهاجمات فراگیر عناصر تازه نفسی موسوم به ازبکان قرار داشت که در برابر شاه اسماعیل از داعیه‌ی سیاسی و مذهبی خاصی برخوردار بودند. غلبه آن‌ها بر بخشی از خراسان موقعیت شاه اسماعیل را با مخاطره‌ی جدی مواجه نمود. تقابل شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ه. ق در منطقه مرو با محمدخان شیبانی، پاسخ محکمی برای متوقف کردن ادعاهای ازبکان بود. پس از پیروزی مرو که با کشته شدن محمدخان شیبانی، رهبر ازبکان، همراه گردید به نظر می‌رسید شاه اسماعیل با جدیت و قدرت راه خود را به آن سوی جیحون هموارسازد تا به طور کامل به موجودیت ازبکان پایان بخشیده و از بروز مشکلات آینده جلوگیری نماید. احتمالاً به دلیل دست کم گرفتن قدرت ازبکان، بدون توجه به اختلافات عمیق بین عناصر سپاهی خود، این مهم را به بخشی از بدنه سپاه خویش محول کرد. عدم حضور شخص شاه در فرماندهی سپاه آسیب جدی بر کارایی آن وارد نمود و سبب شد تا پراکندگی، جای انسجام را گرفته و در نتیجه، مأموریت سپاهیان صفوی که به فرماندهی امیر نجم ثانی به آن سوی جیحون عزیمت کرده بودند در منطقه‌ی غجدوان با ناکامی ناخوشایندی همراه شود.

ترکیب سپاهیان ایران در این نبرد متشکل از بازماندگان نیروهای تیموری به فرماندهی بابر و عناصر قزلباش به فرماندهی امیر نجم ثانی بود. سرسختی ازبکان در این جدال و گریز زود هنگام سران قزلباش از سوی دیگر، شکست سپاهیان شاه اسماعیل را رقم زد. وکیل شاه اسماعیل که عنصری ایرانی محسوب می‌شد در عرصه‌ی نبرد کشته شد. بابر نیز نیروهای اندک خود را از عرصه‌ی نبرد عقب کشید تا ازبکان مجدداً، در آن سوی جیحون بر موقعیت خود مسلط شوند.

در خصوص پیشینه پژوهش، بایستی خاطر نشان کرد هر چند به صورت پراکنده و جزئی در برخی از تحقیقات به توصیف نبرد غجدوان پرداخته شده است؛ اما تاکنون به صورت مستقل موضوع مورد بررسی مقاله‌ی حاضر مورد مطالعه پژوهشگران تاریخ قرار نگرفته است. لذا مقاله‌ی حاضر تلاش دارد تا با رویکرد توصیفی - تحلیلی پیامدهای این نبرد را بر ساختار جغرافیای سیاسی منطقه و همچنین بر مناسبات درونی قدرت در ایران مورد کندوکاو قرار دهد و چشم‌انداز نسبتاً متفاوتی را بر نتایج این نبرد ارائه نماید.

نوشتار پیش‌رو ضمن توصیف فرآیند جنگ و نیروهای مؤثر در آن، در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است که شکست غجدوان چه سرنوشتی را برای منطقه ماوراءالنهر و مناطق پیوسته به آن رقم زد؟ و دیگر آن‌که این نبرد چه تأثیراتی بر مناسبات درونی قدرت در ایران داشت؟

مدعای پژوهش حاضر بر آن است که شکست نیروهای صفویه در منطقه غجدوان زمینه ساز کم‌رنگ شدن حضور و نفوذ قدرت صفویان در تمامی دوران حکومت آن‌ها در منطقه ماوراءالنهر گردید. از طرف دیگر بخش عمده‌ای از پیامدهای این نبرد ساختار درونی قدرت صفویان را نیز تحت تأثیر خود قرار داد؛ به گونه‌ای که پیش از آن‌که نبرد چالدران فروپاشی نظام طریقتی را عیان سازد، این مسأله در نبرد غجدوان به شکل مشهودی ظهور و بروز یافت.

بافت سیاسی منطقه ماوراءالنهر در آستانه به قدرت رسیدن شاه اسماعیل

منطقه‌ی ماوراءالنهر از دیرباز کانونی برای ناپایداری‌های سیاسی بود. موقعیت جغرافیایی و تجمعات خاص انسانی چنین‌الگویی را بر این ناحیه تحمیل کرد. رفت و آمد گروه‌های جمعیتی که از عرض‌های شمالی وارد قلمرو ماوراءالنهر می‌شدند به شکل جدی، گونه‌ای از بی‌ثباتی را با خود به ارمغان می‌آوردند. این فرایند نه تنها بر موقعیت و اشکال زندگی ساکنان این منطقه تأثیر جدی بر جای گذاشت، بلکه مناطق پیرامونی خود، نظیر خراسان و حتی ایران و شاید نقاط دوردست‌تر از ایران در نواحی غربی را وارد شرایط پیچیده و بحرانی کرد. روانه شدن گروه‌های قومی متنوع، نظیر ترکمانان سلجوقی و بعدها مغولان از نواحی شمالی به درون ماوراءالنهر و سپس عزیمت آن‌ها به سمت ایران از نمونه‌های تحرکات فراگیر جمعیتی بود که در پیامد

خود بسیاری از ساخت‌های سیاسی و اشکال زندگی انسانی را در این مناطق دچار دگرگونی ساخت. این روند در حالی صورت می‌گرفت که در سایه‌ی این تهاجمات فراگیر، توده‌های جمعیتی محدودتر و البته با تکثر و تنوع بیشتر حضور خود را در مناطق تصرف شده آشکار ساختند. نکته حائز اهمیت در ذیل حضور این عناصر، توجه به این مسأله بود که اکثر این گروه‌ها در محل استقرار خود به واسطه روحیات خاص نظامی و تربیتی که داشتند کمتر جایگاه انفعالی می‌یافتند، بلکه بیشتر به عناصر کنش-گری مبدل می‌شدند که سهم مؤثری را در منازعات قدرت برای خود طلب می‌کردند. تداوم چنین روندی در منطقه ماوراءالنهر به یک الگوی اساسی مبدل شده بود که تا زمان حضور روس‌ها در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی هم‌چنان ادامه داشت به گونه‌ای که بیشتر فعل و انفعالات سیاسی منطقه متأثر از همین فرآیند بود. پدیداری قدرت تیموریان در قرن هشتم نیز بخشی از همین فرآیند بود که ریشه در بنیادهای تاریخی منطقه داشت.

تکاپوهای فراگیر تیمور که نه تنها ماوراءالنهر بلکه قلمرو وسیعی از دنیای آن روز را تحت تأثیر قرار داد، به همان دلایل پیش‌گفته نمی‌توانست چشم‌انداز بادوام و وحدت-بخش را رقم بزند. به همین دلیل، وضعیت سیاسی منطقه بلافاصله بعد از مرگ تیمور دستخوش تغییرات و دگرگونی‌هایی از نوع پیشین شد؛ بی‌ثباتی و ناپایداری سیاسی را بایستی چشم‌انداز آشکار تحولات دانست. بخشی از این ناپایداری حاصل عملکرد بازماندگان تیمور و بخش دیگری ناشی از فعال شدن سایر کانون‌های کنش‌گر بود. به همین دلیل بایستی اذعان نمود که بافت سیاسی منطقه با حذف تیمور به سمت یک دگرگونی دیگر تغییر مسیر داد. در حقیقت هنگامی که تیمور مرد در پشت سرخویش تشکیلات سیاسی بر جای گذاشت که بدون او نمی‌توانست کار کند (نوایی، ۲۵۳۶: ۱۳۲؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۲۳۵/۹). به همین دلیل منازعات قدرت بین جانشینان وی با خونین‌ترین شکل ممکن رخ نمود و حذف برادر توسط برادر و یا پدر توسط برادر، بخش مهمی از ماهیت جدال‌های سیاسی را در حیات بازماندگان تیمور رقم زد. به نظر می‌رسد نزدیکترین پیامد چنین رفتارهایی تجزیه‌ی پیکره سیاسی قلمرویی بود که تیمور در جهت پدیداری آن خون‌های زیادی ریخته بود (راوندی، ۱۳۸۲: ۱/۲؛ پیرنیا-اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۳۹). در فاصله نه چندان طولانی پس از مرگ تیمور تمامی مناطق پیرامونی قدرت تیموریان از اختیار آن‌ها خارج شد و بقایای این قلمرو در

ماوراءالنهر و بخش‌هایی از جنوب جیحون دستخوش پراکندگی سیاسی گردید. سمرقند و بخارا، به عنوان مقر فرمانروایی تیمور، به یکی از کانون‌های پر التهاب مبدل شدند که حاکمان آن‌ها سعی داشتند همچنان نقش مرکزی خود را برای اعمال قدرت در نواحی دیگر حفظ نمایند؛ اما رقبای دیگر نیز در منطقه فرغانه و هرات کانون‌های پر قدرت دیگری تشکیل داده بودند که فرمان‌پذیری نداشتند (پیرنیاقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ۶۳۲؛ ریپکا، ۳۹۶) و این سوای سایر شاهزادگان تیموری بود که در نواحی ناشناخته‌ای سودای قدرت داشتند. البته این جدال‌ها و نابسامانی‌ها در حالی جریان داشت که نیروی رزمنده جدید در بیرون از مرزهای ماوراءالنهر با کوشندگی بسیار در تلاش بود در نظم موجود منطقه ماوراءالنهر نفوذ کرده و در صورت مجال‌یابی سازوکار دیگری را در این منطقه بنیاد نهد تا با این اقدام خود مهر تأییدی بر تداوم سنت پایدار تاریخی این منطقه زده و نشان دهد که عناصر انسانی بیرون از مرزهای شمالی ماوراءالنهر همچنان پر انرژی و فعال آماده کنش‌گری در این منطقه هستند.

شکل‌گیری جمعیت ازبکان که از دل قلمرو جوجی سربرآورد، با ترکیبی از نیروهای جدید ترک و مغول سعی کردند روزنه‌ی نفوذی به قلمرو تیموریان بیابند (گنابادی، ۱۳۸۷: ۸۴؛ چلبی، ۱۳۷۶: ۴۵۲). گسیختگی قدرت در این منطقه فضای مناسبی را در اختیار آن‌ها قرار داد و زمانی که هدایت و کنترل ازبکان به محمد خان شیبانی نوهی ابوالخیرخان رسید، شرایط از هر جهت برای ازبکان تازه نفس مهیا بود. ظهیرالدین بابر فرزند عمر شیخ از فرغانه چشم بر سمرقند دوخته بود و این خواسته خود را نیز با اقدامات نظامی عملی کرد (گنابادی، ۱۳۸۷: ۱۰۷؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۵؛ مبارک، ۱۳۸۵: ۶۰۳). این در حالی بود که در هرات دو بازمانده‌ی سلطان حسین بایقرا توانستند به وحدت رویه‌ای برسند و لاجرم قدرت را بین خود تقسیم کردند. مظفر حسین میرزا و بدیع‌الزمان میرزا حاکمیت برابری را برای خود طلب نمودند (جنابادی، ۱۳۷۸: ۲۲۹؛ عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۷۹؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۴۵۰؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۷/ ۷۴۷). ثمره چنین جاه‌طلبی‌هایی این بود که در آستانه حضور جدی محمد خان شیبانی و حامیان جنگجوی او برای ایفای نقش در عرصه‌های آباد ماوراءالنهر، چهره‌های فعال این منطقه به لحاظ درگیری‌های پیوسته و خونین، توان و نیروی خود را به هدر داده بودند و عملاً شرایط مساعدی را برای ایجاد یک وحدت سیاسی - نظامی جهت مقابله

با تازه‌واردان نداشتند. به همین دلیل، فضای منطقه‌ی ماوراءالنهر در آستانه‌ی شکل‌گیری قدرت صفویان در ایران مهیای تجربه‌ی تازه‌ای بود.

علل و زمینه‌های شکل‌گیری جنگ غجدوان

پس از آن‌که ازبکان توانستند با اتکا بر نیروهای ایلداتی خود، قدرت بازماندگان تیموری را در شهرهای ماوراءالنهر دچار فروپاشی نمایند؛ اکنون در پی تداوم یورش‌های خود به سوی جنوب جیحون و قلب خراسان برآمدند (گنابادی، ۱۳۸۷: ۲۰؛ قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۰۴؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۸۲؛ جعفریان، ۱۳۷۹: ۱ / ۴۹). بخشی از این روند ناشی از ویژگی‌های ذاتی عناصر ازبک بود که همانند بیشتر ایلات برآمده از منطقه ماوراءالنهر، میل به تهاجم به سوی خراسان داشتند و بخش دیگری از آن حاکی از این نکته بود که آن‌ها به دنبال پایان بخشیدن قطعی به حکومت و قدرت تیموریان در منطقه‌ی هرات و خراسان بودند (پیرنیا - اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۴۹؛ نوایی، ۱۳۷۹: ۱۵). دیرزمانی نپایید که محمد خان شیبانی توانست مناطق بلخ و هرات را نیز به قلمرو خود ضمیمه نماید و دو شاهزاده تیموری نتوانستند حوزه‌ی دفاعی مستحکمی در جنوب جیحون به منظور مقابله با ازبکان ایجاد نمایند، لاجرم میراث اجدادی خود را از دست دادند، یکی از آن‌ها کشته شد و دیگری به عراق فرار کرد (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۲۰؛ خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۴۴۶). شیبک‌خان که اکنون موقعیت مستحکم و برتری را در منطقه به‌دست آورده بود؛ با جرأت و جسارت بیشتری راه خود را به طرف سایر مناطق خراسان هموار نمود. در غیاب قدرت شاه اسماعیل او موفق به اشغال بخش‌هایی از این منطقه گردید. در پی این مرحله به نظر می‌رسید چشم‌داشت وی اینک بر خراسان متوقف نبود و به دنبال اجرایی نمودن راه برخی از پیشینیان خود در تکمیل برنامه اشغال کامل ایران برآمد (قمی، ۱۳۸۳: ۱ / ۱۰۰؛ صفا، ۱۳۷۸: ۴ / ۲۷). آنچه که در کنار مطامع سیاسی و اقتصادی نظر خان ازبک را جلب کرده بود، جلوه‌ی مذهبی یافتن این یورش‌ها بود؛ چیزی که شاید پیش از این وجه‌ای برای مهاجمان نداشت؛ اما شکل‌گیری قدرت سیاسی و مذهبی صفویان تحت رهبری شاه اسماعیل در ایران انگیزه‌های ازبکان را افزون ساخت. تحریکات برخی چهره‌های مذهبی اهل سنت از جمله فضل‌الله بن روزبهان خنجی (متوفای ۹۲۷ ق) از دانشوران برجسته قرن نهم و سه دهه نخست قرن دهم هجری که از ترس شاه اسماعیل به دربار شیبک‌خان گریخته بود

نیز در شعله‌ور ساختن جنگ‌ها و دامن زدن به یورش‌ها بسیار مؤثر واقع شد (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱/ ۷۳). این گروه از علمای مذهبی نه تنها ازبکان را برای از میان بردن رفض و بدعت صفویان تحریک کردند، بلکه با سلاطین عثمانی نیز باب مراوده و مکاتبه گشودند و تعصبات مذهبی آنان را دامن زدند و با ارائه‌ی ادله و براهین شرعی، دولت‌های سنی مذهب را به جنگ با صفویان مشتاق کردند (خنجی، ۱۳۶۲: ۵۰).

درکنار اقدامات عدیده‌ی نظامی ظاهراً الگوی تبلیغاتی جدال در وجه سیاسی و مذهبی نیز مورد غفلت ازبکان قرار نگرفت. این رویکرد را به خوبی می‌توان از متن نامه‌هایی که بین محمد خان شیبانی و شاه اسماعیل ردوبدل شد، دریافت (رک: گنابادی، ۱۳۸۷: ۸۵؛ اسپناقچی، ۱۳۷۹: ۵۹؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۵۰۴/۸). ادبیات هنجارشکن شییک‌خان که بنیان‌خاندانی و نگرش‌های مذهبی شاه اسماعیل را در معرض سخت‌ترین کنایه‌ها و بدگویی‌ها قرار داده بود، نشان از آینده‌ای پر تلاطم در برخورد صفویان با ازبکان داشت. گسترش دامنه‌ی تهاجمات نظامی شییک‌خان به مناطقی نظیر گرگان، دامغان و کرمان زنگ خطر را به صورت جدی برای شاه اسماعیل به صدا درآورد (عرب قطعان، ۱۳۸۵: ۲۲؛ پیرنیاقبال آستینانی، ۱۳۸۰: ۶۶۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۰۱). درکنار این زیاده‌خواهی، خط فکر، سیاسی - نظامی شییک‌خان که از متن نامه قابل حصول بود نشان می‌داد که دامنه‌ی پیشروی آن‌ها بر خراسان متوقف نخواهد بود. این موضوع را می‌توان از فحوای اشعاری که او در متن نامه‌های ارسالی به شاه اسماعیل لحاظ کرده است، به خوبی دریافت؛ آن‌جا که می‌گوید:

ما را طمع به ملک خراب عراق نیست
گر مگه و مدینه نگیرم حساب نیست
سپاهی کشم سوی ملک عراق
که افتد تزلزل در این کهنه طاق
(گنابادی، ۱۳۸۷: ۸۷، ۸۵)

هر چند ممکن است این ابیات از باب تحقیر به قلم درآمده باشد؛ اما توانست تأثیرات عمیقی را بر شاه اسماعیل پدید آورد و باعث شد تا او خطر را به صورت جدی احساس نماید. با این توصیف بایستی اذعان نمود که برخورد بین شاه صفوی و ازبکان امری محتوم بود و با عنایت به عملکرد کلی شاه اسماعیل در تحکیم مرزهای تاریخی ایران و تثبیت شعار شیعه در این چارچوب، عکس‌العمل او به ازبکان غیر قابل پیش‌بینی نبود و در نهایت منجر به اولین زورآزمایی جدی بین صفویه و ازبکان در مرو به سال ۹۱۶ ق شد (اسپناقچی، ۱۳۷۹: ۶۰؛ صفا، ۱۳۷۸: ۴/ ۴۰۰). حاصل جنگ به نفع

صفویه رقم خورد و با مرگ محمدخان شیبانی و گریز باقیمانندگان ازبک به آن سوی جیحون، خراسان نیز ضمیمه قلمرو شاه اسماعیل شد (قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۲۸؛ بیات، ۱۳۸۴: ۳۹۰). سؤالی که در پی پیروزی شاه اسماعیل در جنگ مرو به ذهن می‌رسد این است که آیا شاه صفوی پس از این کامیابی در پی تداوم پیروزی‌های خود در آن سوی جیحون و درون خاک ماوراءالنهر بود؟ توصیف اندک منابع بر این موضوع متمرکز است که شاه اسماعیل در پی تسلط بر هرات به دنبال تداوم راه خود به سوی سواحل راست جیحون بود؛ اما رؤسای ازبک از جمله عبیدخان با اعلام تابعیت از شاه صفوی او را از این مسیر منصرف نمودند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۴). به نظر می‌رسد شاه اسماعیل نیز همانند هر کشورگشای دیگری نمی‌توانست از این موقعیت صرف‌نظر نماید و در پی آن بود تا گستره‌ی وسیع و تاریخی ماوراءالنهر را به عنوان بخش شرقی قلمرو خود ضمیمه خراسان نماید و از طرف دیگر به گستاخی‌های متعدد ازبکان پایان دهد. اما به نظر می‌رسد در این مقطع احساس نمود با تقویت کردن ظهیرالدین محمد بابر می‌تواند بخش مهمی از خواسته‌های سیاسی و مذهبی خود را تأمین نماید و از طرف دیگر مرزهای غربی برای وی از اولویت بیشتری برخوردار بوده است. حرکت رو به جلو در این مناطق و همچنین ممانعت از اجرای برنامه‌های عثمانی‌ها ارزش سیاسی و مذهبی بیشتری داشت (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۷۵۵/۲). به همین دلیل به نظر می‌رسد او ادامه‌ی برنامه‌های خود را به نوعی با حمایت از شاهزاده‌ی تیموری در منطقه‌ی ماوراءالنهر جستجو می‌کرد. متزلزل شدن قدرت ازبکان در پی جنگ مرو و بروز ناهنجاری‌های داخلی در قلمرو آنها از یک‌سو و انگیزه‌های قوی بابر برای بازگشت به سرزمین اجدادی خود از سوی دیگر، موقعیت مطلوبی را فراروی شاه اسماعیل پدید آورده بود. اما به نظر می‌رسد شاه صفوی از میزان قدرت جنگجویان ازبکان برآورد دقیقی به دست نیاورده بود. اگر آنها از شهرهای خراسان و مرو به سرعت عقب نشستند؛ اما شهرهای ماوراءالنهر تبدیل به مسکن و مأوای آنها شده بود و حفظ این شهرها برای ازبکان حکم مرگ و زندگی را داشت. به همین دلیل دیری نپایید که نیروهای تقویت‌شده‌ی بابر در برابر ازبکان مواضع و موقعیت‌های خود را مجدداً از دست دادند و به مخاطره افتادن دوباره‌ی خراسان، زمینه‌ای را مهیا نمود که شاه اسماعیل را وادار به اعزام نیروی نظامی به آن سوی جیحون نماید.

شرحی بر نبرد غجدوان

غجدوان روستایی است از توابع شرقی بخارا که به محل شکل‌گیری یکی از برخورد‌های تاریخی بین سپاهیان صفوی و اتحادیه‌ی قبایل ازبک تبدیل شد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۹۳؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۲/۲۳۰). این جنگ در مکانی رخ داد که آن را بایستی انتهای پیشروی سپاهیان ایران در مناطق شمال شرقی و در درون محدوده‌ی جغرافیایی ماوراءالنهر تلقی نمود. در حالی که بابر از دستیابی به مقاصد نهایی خود در تسلط بر سمرقند بازمانده بود و ازبکان وی را در حصار شادمان احاطه کردند او از دربار صفوی یاری خواست (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۲/۷۵۵؛ جهانگیری، ۱۳۵۹: ۲۶). شاه اسماعیل احتمالاً به چند دلیل شخصاً هدایت سپاهیان صفویه را برعهده نگرفت. اول آن‌که این منطقه با مرکز ثقل و پایتخت شاه اسماعیل، یعنی تبریز، فاصله طولانی داشت و عزیمت شاه به این سفر طولانی مدت ممکن بود خطرات جدی را در مناطق غربی به دنبال داشته باشد؛ دومین دلیل آن به برآورد شاه اسماعیل از توان نظامی ساکنان ازبک ماوراءالنهر باز می‌گشت. او که در جریان نبرد مرو شکست سختی را بر ازبکان وارد ساخته بود تصور نمی‌کرد آن‌ها با حضور سپاهیان صفویه تمایلی به پایداری نشان دهند و حضور خودش را در این سفر الزامی نمی‌دید؛ و سوم آن‌که جابجایی قدرت در رأس حکومت عثمانی‌ها و فعل و انفعالاتی که در عثمانی در حال شکل‌گیری بود ذهن شاه اسماعیل را به خود مشغول داشت و وجود دغدغه قدرت‌گیری سلیم، ممکن است در توقف شاه اسماعیل در تبریز مؤثر بوده باشد.

در هر صورت طبق نوشتار واصفی، شاه اسماعیل امیر نجم ثانی را با هشتاد هزار نیروی نظامی به سوی ماوراءالنهر گسیل داشت (واصفی، ۱۳۴۹: ۱/۱۱۲). این رقم البته ممکن است خالی از اغراق و حاشیه نباشد، به گونه‌ای که مورد تأیید سایر منابع این دوره قرار نگرفته است؛ آن‌چنان‌که در تاریخ رشیدی این عدد شصت هزار (دوغلان، ۱۳۸۳: ۴۱۱) و در برخی منابع دیگر ده الی دوازده هزار نفر بیان شده است (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۱۲۳؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۲/۷۵۶؛ منتظر صاحب، ۱۳۸۴: ۳۱۷). آنچه که در کنار این ارقام، مسأله‌ی لشکرکشی را تحت تأثیر قرار داد منصوب کردن امیر نجم ثانی ایرانی به فرماندهی کل سپاه بود. موضوعی که منابع دوره صفویه در خصوص این لشکرکشی بر آن متمرکز شده‌اند، عملکرد وکیل شاه اسماعیل در محاصره و قتل عام ساکنان قلعه‌ی خزار بود. کشتار پانزده هزار نفر از کسانی که تسلیم شده بودند و با

دستور شخص وکیل انجام شد، از نقاط برجسته‌ی این لشکرکشی محسوب می‌شود (خواند میر، ۱۳۸۰: ۵۲۸/۴؛ عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۱۹). مرحله بعد پیشروی نیروهای قزلباش به سوی بخارا برای تصرف این مکان بود. اما سیر حوادث نشان می‌دهد که در این نقطه وحدت نظر جدی بر فضای سپاه صفویه غالب نبود. اصرار عده‌ای از سرداران مبنی بر بازگشت به علت رسیدن فصل زمستان و سست شدن پایه‌های مقاومت، عده‌ای دیگر به دلیل ناخرسندی از عملکرد وکیل در قلعه‌ی خزار، باعث شد تا سپاه ایران در یک موقعیت وخیمی قرار گیرد (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۱۲۴؛ خواند میر، ۱۳۸۰: ۵۲۸/۴)؛ از سوی دیگر به نظر می‌رسد خبر این ناهمگونی و آشفتگی به ازبکان رسید. آن‌ها که در پی فرصت مناسبی بودند، توانستند سپاه ایران را در غجدوان غافلگیر نمایند. جسارت و یکدلی ازبکان، سپاه صفویه را به فروپاشی زود هنگام دچار نمود. در پی مقاومت وکیل و کشته شدن او شیرازه‌ی سپاه صفویه از هم پاشید و نه تنها از منطقه‌ی ماوراءالنهر عقب نشستند، (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶؛ قزوینی اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۲۰؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۶۴) بلکه شهرهای مرو و هرات نیز در ادامه‌ی این عقب‌نشینی به دست ازبکان سقوط نمود (مستوفی، ۱۳۷۵: ۵۴؛ تنوی، ۱۳۸۲: ۸/۵۵۱۸). شاه اسماعیل بلافاصله پس از دریافت این اخبار الزاماً خود مجبور شد هدایت نیروهایش را به سوی خراسان بر عهده گیرد. دیر زمانی نباید که او توانست تمامی مناطق جنوبی جیحون را از وجود ازبکان پاکسازی نموده و قدرت صفویان در این منطقه را اعاده و بخشی از ناکامی غجدوان را جبران نماید (گنابادی، ۱۳۸۷: ۹۹؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/۱۵۳).

بافت سیاسی منطقه پس از جنگ غجدوان

هر چند ناکامی سپاهیان ایران در منطقه غجدوان به سرعت توسط شاه اسماعیل جبران شد و تمامی مناطقی که در ساحل چپ جیحون توسط ازبکان اشغال شده بود مجدداً به قلمرو صفویان افزون گردید؛ اما پیامدهای شکست غجدوان به شکل آشکار و طولانی مدت خود را بروز داد. بخشی از این پیامد به تغییراتی در جغرافیای سیاسی منطقه منجر شد. شاید یکی از بارزترین جلوه‌های زود هنگام و مشخص این جنگ سست شدن پایه‌های امید و آرزوی تیموریان جهت اعاده‌ی حاکمیت در ماوراءالنهر بود. ظهیرالدین محمد بابر که پس از نبرد مرو و مناسبات دوستانه‌ای که در پی آن با شاه اسماعیل صفوی به دست آورد با امیدواری تمام به حمایت مادی و نظامی صفویان، راه

خود را به درون ماوراءالنهر هموار ساخت تا ضمن بازیابی جغرافیای از دست رفته‌ی اجدادی، موقعیت خود را در برابر ازبکان تحکیم و تثبیت نماید. اما به نظر می‌رسد، فعل و انفعالاتی که در سپاه ایران رخ داد و کشاکش‌های درونی که در بین عناصر ترک و تاجیک در این سپاه خودنمایی کرد تا حدود زیادی امیدهای شاهزاده‌ی تیموری را کم‌رنگ نمود. با آغاز جنگ غجدوان و عدم همراهی چهره‌های برجسته‌ی قزلباش با سپاه امیر نجم ثانی، بابر نیز زود هنگام پیوند و همراهی خود را با عناصر نظامی ایران گسست و به سرعت با هوادارانش راه عقب‌نشینی را در پیش گرفت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶؛ اسکندرییگ، ۱۳۸۲: ۴۰/۱). خروج نهایی آخرین بازمانده‌ی تیمور از ماوراءالنهر را بایستی یکی از پیامدهای قطعی نبرد غجدوان تلقی کرد. چنان‌چه این نبرد سرنوشت دیگری می‌یافت، احتمالاً پیدایش اشکال دیگری از چارچوب سیاسی در منطقه ماوراءالنهر دور از انتظار نبود. اما در پی این ناکامی تیموریان پس از ناامیدی کامل نسبت به قلمرو اجدادی خود، توجه و تمرکزشان را به سوی عرض‌های جنوبی معطوف نمودند و توان نظامی و ایده‌های فرهنگی خود را در چارچوب جغرافیای هند به منصفی ظهور و بروز رساندند که نتیجه‌ی آن تشکیل امپراتوری مغولان هند بود (مبارک، ۱۳۸۵: ۵۶۳؛ جهانگیری، ۱۳۵۹: ۵۹).

در کنار خروج قطعی تیموریان به عنوان یکی از نیروهای مؤثر منطقه از عرصه مجادلات، بایستی به کم‌اثر شدن حضور و نفوذ صفویان در آن سوی جیحون نیز به عنوان یکی از پیامدهای مهم ناکامی در غجدوان تأکید کرد. هر چند بایستی اذعان نمود که در معادلات شاه اسماعیل حضور و نفوذ در مرزهای غربی و بازیگری در عرصه‌ی تحولات منطقه آناتولی حائز ارزش بیشتری بود. اما از این نکته نیز نبایستی غفلت کرد که احتمالاً شاه اسماعیل ماوراءالنهر را به صورت طبیعی بخشی از پهنه‌ی جغرافیایی خراسان تلقی می‌کرد و با عنایت به روحیات کشورگشایانه‌ی او به این مسأله اذعان داشت که وی در نظر داشت با هزینه‌ی کمتر و با شیوه‌ای نه چندان مستقیم حضور و نفوذ صفویان را در آن سوی جیحون گسترش دهد. این علاقمندی نه تنها در ذهن پایه گذار سلسله‌ی صفویه مبتنی بر شواهد و قراین قابل دستیابی است، بلکه برخی از اقداماتی که در زمان بازماندگان او صورت گرفت، می‌تواند نشانی از تمایلات و تعلقات آنها به اعمال حضور در ماوراءالنهر بوده باشد. از جمله اقدام شاه عباس اول در سال ۱۰۱۱ق که با لشکرکشی به بلخ و حمایت از بخشی از خاندان حاکم ازبک در

منطقه ماوراءالنهر سعی کرد به گونه‌ای دیگر راه نفوذ غیر مستقیم صفویان به آن سوی جیحون را هموار نماید (رهبرن، ۱۳۴۹: ۱۳۵؛ سیستانی، ۱۳۸۳: ۲۹). همچنین از نحوه استقبال و بدرقه برخی از خوانین ماوراءالنهر که به دربار ایران پناهنده شده بودند، می‌توان جلوه‌ای از تعلقات صفویان به این منطقه را دریافت. اما ظاهراً نافرجام ماندن بزرگترین لشگرکشی صفویان به ماوراءالنهر که با عدم دستیابی به اهداف و مقاصد تعیین شده و با شکستی ناخوشایند به پایان آمد تا حدود زیادی راه صفویان به سواحل راست جیحون را مسدود نمود. آنچه که پس از این رویداد مهم رخ داد، عدم توانایی صفویان در اتخاذ موضع تهاجمی در راهبردهای نظامی خود در خصوص مناطق شمال شرقی و هدایت نیروهایشان به آن سوی جیحون مبتنی بر این رویکرد بود. بنابراین پیامد دیگری که برای این نبرد می‌توان قائل شد، بیان ناکامی صفویان در اعمال نقش مؤثر در تحولات ماوراءالنهر بود و در یک مرحله فراتر از این بایستی گفت پس از این شکست صفویان نه تنها از رویکرد تهاجمی خود عدول کردند، بلکه به دلایل شرایط داخلی که در مقطعی با آن دست به گریبان بودند، بیشتر مجبور شدند راهبرد دفاعی را در خصوص منطقه‌ی ماوراءالنهر اتخاذ نمایند و از مرحله اعمال بازیگری و بازیگردانی در خصوص منازعات قدرت در این عرصه به سوی تدوین راهکارهای چگونگی خنثی نمودن فشارهای ناشی از برون‌داد تحولات این منطقه به سوی خراسان تغییر جهت دهند.

اما نکته‌ی سومی که آن را نیز می‌توان در زمره پیامدهای این شکست تلقی نمود و خود ضلع سوم عرصه‌ی تحول ساز در ماوراءالنهر محسوب می‌شد؛ موضوع عملکرد ازبکان و اعمال نقش بارز آن‌ها بود. ازبکان که رویکردهای تهاجمی خود را به سوی تیموریان و صفویان از مدت‌ها پیش از نبرد غجدوان آشکار ساخته بودند، هرچند بعد از نبرد مرو در سال ۹۱۶ ق دچار سرخوردگی و ناامیدی شدند؛ اما در گام‌های بعدی با تکیه بر توانمندی‌های طایفه‌ای خود و با فرصت‌طلبی از فقدان شاه صفوی در ماوراءالنهر و شکاف عمیقی که در بدنه‌ی سپاه ایران پدید آمد، نهایت بهره‌مندی را به دست آوردند. آن‌ها در پی این کامیابی به تنها بازیگران عرصه‌ی تحولات ماوراءالنهر مبدل شدند؛ گو اینکه تشکل این طوایف مبتنی بر نگرش‌های قومی بود و از یک ساختار سلسه تبار پادشاهی بهره نمی‌بردند اما چون موجودیت سیاسی و اجتماعی آن‌ها در گرو بازیابی اتحادیه‌های طایفه‌ای بود در مراحل مختلف از این پیوندها به شکل مطلوبی

استفاده کردند و با همین شیوه ضمن راندن کامل تیموریان به مناطق جنوبی جیحون، با سرسختی که از خود بروز دادند عملاً امیدهای آنها را به بازگشت، مبدل به یأس و نومیدی کردند. در خصوص صفویان نیز به نظر می‌رسد غجدوان می‌توانست روند یورش‌گری ازبکان را متوقف کرده و چرخه‌ی تحولات را به سود صفویه بر عکس نماید؛ اما ظاهراً ازبکان پس از این کامیابی تمام تلاش خود را به کار بستند تا از کنش-گری صفویان در تحولات ماوراءالنهر جلوگیری کنند و برای رسیدن به این مقصود، با تداوم بخشیدن به سنت دیرینه‌ی یورش و غارت در درون خراسان، چه به صورت فراگیر و چه به صورت مقطعی راه نفوذ صفویان را به آن سوی جیحون مسدود نمایند. به نظر می‌رسد در پیمودن این طریق هم کاملاً موفق عمل کردند. این تهاجمات گاه و بی‌گاه که به شکل جنگ‌های نامنظم هم صورت می‌گرفت به گونه‌ای شهرها و مناطق آباد خراسان را تحت تأثیر خود قرار داد که نه تنها صفویان را از سیاست فعال در درون زمین ازبکان بازداشت بلکه آنها را لاجرم به سیاست‌های دفاعی اندیشیدند. ایجاد ولیعهد نشینی هرات به عنوان کنونی برای پایداری در برابر ازبکان، یکی از این راهکارها محسوب می‌شد. از طرف دیگر انتقال و جابجایی‌های جمعیتی از نقاط دیگر به مرزهای خراسان و به منظور مقابله با یورش‌های متناوب به درون خراسان از دیگر راهکارهای صفویان بود که این چنین تدابیری را الزاماً بایستی دنباله و پیامد ناکامی اساسی صفویان در نبرد غجدوان تلقی کرد. در هر صورت به نظر می‌رسد روند رویدادها پس از پایان نبرد مرو به گونه‌ای در حال شکل‌گیری بود که احتمالاً بافت جغرافیایی منطقه‌ی ماوراءالنهر به سوی صفویان و بر خلاف خواست ازبکان در مسیر تغییر و تحول قرار گرفته بود؛ اما ناکامی غجدوان که در فاصله‌ی کمی از جنگ مرو رخ داد، چرخه‌ی تحولات را به شکلی دگرگون کرد که باعث شد تا جغرافیای سیاسی منطقه اشکال دیگری از تحولات سیاسی را تجربه نماید.

تأثیر شکست غجدوان بر مناسبات درونی قدرت در ایران

هر چند جنگ چالدران در سال ۹۲۰ ق صدمه‌ی جدی بر مناسبات معنوی عناصر قزلباش و شاه اسماعیل وارد ساخت؛ اما نمی‌توان مدعی بود که این نبرد سرآغاز اصلی پریشانی در مناسبات طریقتی عصر صفویه بوده است (سیوری، ۱۳۸۰: ۷۶). برخی از برنامه‌های شاه اسماعیل در دوران پیش از چالدران در جهت ایجاد نهادهای حکومتی و

انتصاب عناصر خاص در رأس این نهادها تا اندازه‌ای زمینه‌ی لازم را برای بروز ناخرسندی در بین عناصر قزلباش و فاصله گرفتن آن‌ها از باورهای اولیه‌ی خود نسبت به مرشد کامل فراهم ساخته بود. آن چه در فرایند رو به جلوی حکومت شاه اسماعیل مشهود می‌نمود، خواسته‌های پایان‌ناپذیر قزلباش‌ها برای تسلط کامل بر تمامی شالوده‌های اجرایی و اقتصادی کشور بود (همان: ۲۲۲، ۷۷). نگاه آنان ورای مناسبات پر قدرت معنوی پیشین که با از جان گذشتگی و شجاعت در برابر مرشد کامل همراه بود، اکنون وارد یک تحول‌خواهی جدیدی شده بود به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از عناصر یاریگر پس از وصول شاه اسماعیل به قدرت در پی بهرمندی از نتایج و پیامدهای آشکار فداکاری‌های خود بودند. بر این اساس آنچه که کار را به شاه اسماعیل دشوار می‌نمود، در وهله‌ی نخست تمامیت‌خواهی عناصر قزلباش بود و در مرحله دوم این‌که آن‌ها جز نیروی رزمندگی و شجاعت با تکنیک‌های مهم اداری و دیوان سالاری کوچکترین آشنایی نداشتند (همان: ۲۱۴، ۲۲۱)؛ از طرف دیگر به این نکته بایستی اذعان نمود که گروه‌های حامی صفویان تمامی جمعیت ساکن ایران را شامل نمی‌شدند و به شکل واضح‌تری می‌توان گفت آن‌ها در برابر جامعه‌ای قرار داشتند که جایگاهشان در اقلیت بود. مبتنی بر همین نسبت، شاه اسماعیل آگاه به چنین موقعیتی مصمم شد در یک فرآیند کوتاه‌مدت دامنه‌ی فعالیت قزلباش‌ها را مشخص نموده و ضمن حفظ کارآمدی آن‌ها برای پیش‌برد مقاصد نظامی و همچنین تداوم بهره‌گیری از وابستگی و مناسبات معنوی آن‌ها با خویش، موقعیت و قدرت خود را تثبیت نماید. به نظر می‌رسد تلاش او بر این اصل استوار بود که از توان معنوی خود در جهت تحمیل الگوی مورد نظرش نهایت استفاده را ببرد تا شاید برنامه‌های اجرایی او در موقعیت جدید با عکس‌العمل و تنش‌های ناخوشایندی از طرف قزلباشان مواجه نگردد؛ اما ظاهراً شاه اسماعیل در طی کردن این فرایند دچار بی‌پروایی گردید و در تقسیم مناصب بالای حکومتی نتوانست بسترهای لازم را به خوبی فراهم نماید؛ در عین این‌که شاید تصورات او در خصوص تبعیت‌پذیری قزلباش‌ها از فرامین او که جنبه‌ی قدسی مآب نیز گرفته بود، در شرایط جدید از دقت کافی برخوردار نبوده است. در هر صورت، اقدام زود هنگام وی در کنار گذاشتن حسین بیگ لکه از مقام وکالت و سپردن این جایگاه محوری به امیر نجم رشتی به عنوان یک ایرانی اصیل، ضربه‌ای اساسی به برنامه‌های هماهنگ‌سازی عناصر ترک و ایرانی به دنبال داشت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۴۴۵، خواند میر، ۱۳۸۰: ۴۹۱/۴). اصرار و

پافشاری او در تداوم بخشیدن به این روند با انتصاب امیر یاراحمد اصفهانی در مقام وکالت شرایط را برای ناخرسندی قزلباش‌ها بیشتر فراهم نمود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۶۰، منتظر صاحب، ۱۳۸۴: ۳۱۵). چنین به نظر می‌رسد که جایگاه وکیل در رأس کل امور اجرایی و مذهبی پس از شخص شاه می‌توانست برای هر کدام از رهبران قزلباش حسد برانگیز باشد و زمزمه‌های ناخرسندی را از سوی آن‌ها هویدا سازد؛ شاید بروز و آشکارسازی این ناخرسندی به واسطه‌ی این‌که هنوز دیر زمانی از آغاز سلطنت شاه اسماعیل نگذشته بود با تأخیر اندکی همراه شد. از طرف دیگر چون در اکثر تحرکات میدانی شخص شاه خود نیز حضور داشت عملاً مجال و موقعیتی برای بروز رفتارهای ناشی از ناخرسندی فراهم نمی‌آمد.

اما ظاهراً عقده‌ی فروخته‌ی رهبران قزلباش در نبرد غجدوان مجال تجلی یافت. شرایط در این نبرد از هر نظر برای عینیت بخشیدن مسلم به ناخرسندی‌ها فراهم آمد. اشتباه احتمالی شاه اسماعیل در انتصاب امیر نجم ثانی به عنوان فرماندهی اصلی سپاه از یک طرف و همچنین فاصله طولانی میدان جنگ تا محل استقرار شاه در تبریز از سوی دیگر، موقعیت مناسبی را برای قزلباش‌ها مهیا نمود. در کنار عوامل متعددی که در فروپاشی انسجام نظامی سپاهیان حاضر در غجدوان مؤثر بود بایستی گونه‌ای نافرمانی و تخطی فرماندهان قزلباش را نیز به عنوان یک گزاره‌ی اصلی در این شکست لحاظ نمود. چهره‌های شاخص قزلباش که در زمره‌ی اهل اختصاص تلقی می‌شدند و در صحنه‌ی این جنگ حضور داشتند، از اولین کسانی بودند که از صحنه جنگ گریختند و سپاهیان قزلباش را نیز به دنبال خود وادار به فرار کردند (قمی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۲۳، افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۶۷). تجربه‌های پیشین رفتار این افراد نشان می‌دهد که اعمال آن‌ها در این عرصه چیزی ورای یک واکنش اعتراضی نبوده است وگرنه هیچ موردی از جنگ‌های متعدد و پرمخاطره‌ی قبلی گزارش نشده که این فرماندهان از صحنه‌ی نبرد گریزان شوند. آن‌ها به گونه‌ای فدایی شاه و طریقت صفوی بودند؛ اما به طور ناگهانی بر تمامی آن پیشنهاد پشت کردند و ننگ فرار را بر خود هموار نمودند.

آن چه به طور مشهود از این رفتار قابل حصول و دستیابی است، بیان این نکته می‌باشد که سیاست‌های شاه اسماعیل با بررسی امتزاج عناصر جنگجو و چهره‌های دیوان سالار، مقرون به نتایج مطلوب نشده است و علاوه بر این بایستی به این نکته اذعان نمود که قزلباش‌ها نه تنها نسبت به انتصابات شاه اسماعیل تمکین نکردند، بلکه در

شرایط بحرانی نیز چون مقاصد آن‌ها برآورده نشده بود، پیوندهای معنوی دیگر نمی‌توانست خلأهای قدرت‌خواهانه را پر نماید. تنها عاملی که ظاهراً تا مقطع غجدوان مانع از آشکارسازی خواسته‌های قزلباش بود حضور مستمر و عینی شخص شاه در عرصه‌های مختلف نظامی بوده است.

نبرد غجدوان نشان داد که مناسبات معنوی که عنصری پر قدرت در پیشبرد مقاصد صفوی بود در این زمان بخشی از کارایی خود را از دست داد و شاه اسماعیل می‌بایست به عنوان یک واقعیت آن را بپذیرد. هر چند او خاطیان را با مجازات اندکی به جایگاه پیشین خودشان بازگرداند و با گماردن ایرانی دیگر به مقام وکالت نشان داد که بر سیاست در پیش گرفته خود اعتقاد دارد (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۲۱)؛ اما این نکته را نباید پنهان نمود که در مراحل بعدی تا پایان حکومت شاه اسماعیل تنها ویژگی‌های شخصیتی شاه اسماعیل به عنوان پایه‌گذار سلطنت صفوی و پیشینه مناسبات متعدد او با قزلباش‌ها بود که از شکل‌گیری یک بحران جدی ممانعت کرد؛ اما با فقدان حضور او در رأس ساختار سیاسی، تحولات ناخوشایندی که در دهه‌ی آغازین حکومت طهماسب اول پدید آمد، نشان داد که تمکین قزلباش‌ها از شاه اسماعیل تنها یک مرحله‌ی گذار بوده است.

نتیجه

نبرد غجدوان را می‌توان جزئی از مجموعه تحولات دوره شاه اسماعیل صفوی تلقی نمود. به نظر می‌رسد تا پیش از این رویداد نیروهای قزلباش از زمان آغاز قیام شاه اسماعیل تجربه شکستی را تحمل نکرده بودند. این جدال که مدتی پیش از جنگ مهم چالدران رخ داد، حاکی از این نکته بود که به‌رغم افسانه‌ی شکست‌ناپذیری شاه که به شدت در میان هواداران او رسوخ داشت، قدرت شاه اسماعیل و هواداران او نیز می‌توانست در معرض برخی تحولات، دچار نقصان و خدشه گردد. این ناکامی هر چند در کلیت حکومت صفویان و همچنین در کنار پیروزی‌های مکرر شاه اسماعیل چندان جدی و پرهیاهو نیست؛ اما به نظر می‌رسد به‌رغم کوچکی وسعت آن در عرصه‌ی تاریخ پر تحول دوره‌ی صفویه، خود پیامدهای درخور توجهی را در عرصه‌های جغرافیای سیاسی منطقه‌ای و همچنین مؤلفه‌های درونی قدرت صفویان برجای گذاشت.

مبتنی بر سؤالات مطرح شده در مقدمه‌ی پژوهش، می‌توان اذعان داشت که این شکست سازوکار سیاسی منطقه‌ی ماوراءالنهر را تحت تأثیر خود قرار داد و عملاً بخشی از پیروزی نبرد مرو را خنثی نمود. ظواهر امر حاکی از این چشم‌انداز بود که شاه اسماعیل نسبت به مناطق آن سوی جیحون چندان بی‌تفاوت و خالی از نظر نبوده است؛ هرچند در معادلات او اهمیت این مناطق با مناطق غربی هم‌سنگ و برابر نبود، اما با توجه به ویژگی‌های قدرت طلبانه‌ی او نمی‌توان گفت وی برای اعمال حاکمیت در منطقه‌ی ماوراءالنهر خالی از هرگونه دغدغه‌ای بوده است. اما ظاهراً برای وصول به مقصود، ضمن دست کم گرفتن قدرت ازبکان، بر نیروی تیموریان نیز امید بسته بود تا شاید با اتکا بر پیشینه‌ی اجدادی بتوانند با خسارات و هزینه‌ی کمتری دست ازبکان را از این منطقه کوتاه نمایند و ضمن برقراری حاکمیت مجدد تیموریان زمینه‌ی مناسب برای اعمال نفوذ و حاکمیت صفویان نیز فراهم شود؛ اما برآوردهای شاه اسماعیل ظاهراً با واقعیات منطبق نگردید و این ارزیابی با انتصاب امیر نجم ثانی به فرماندهی سپاهیان اعزامی به ماوراءالنهر شکل ناگوارتری به خود گرفت که پیامد آن با عدم توفیق برنامه‌های شاه اسماعیل در ماوراءالنهر همراه شد.

در پیامد این ناکامی قدرت تیموریان از این منطقه به شکل قطعی رخت بر بست. از سوی دیگر، نفوذ و تسلط ازبکان نه تنها تثبیت شد، بلکه دامنه‌ی یورش‌های غارتگرانه‌ی آن‌ها در خراسان تشدید گردید. همچنین نه شاه اسماعیل و نه بازماندگان او نتوانستند برنامه‌ی قاطعی را در جهت اعمال قدرت و یا نفوذ در آن سوی جیحون اجرا نمایند. از طرف دیگر ناکامی غجدوان هشدار زود هنگامی به شاه اسماعیل بود که برنامه‌های تلفیق و تطبیق عناصر قزلباش با عناصر ایرانی قرین توفیق نبوده است.

منابع و مأخذ

- اسپناقچی، محمد عارف، (۱۳۷۹). *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، تصحیح رسول جعفریان، قم: دلیل.
- اسکندر بیگ، (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، (۱۳۷۳). *تقاوه الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- امینی هروی، امیر صدر الدین ابراهیم، (۱۳۸۳). فتوحات شاهی، محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بدلیسی، شرف خان، (۱۳۷۷). شرفنامه، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف، تهران: اساطیر.
- بیات، عزیز الله، (۱۳۸۴). تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، تهران: امیر کبیر.
- پیرنیا، حسن؛ اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۰). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران: خیام.
- تتوی، قاضی احمد؛ قزوینی، آصف خان، (۱۳۸۲). تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.
- توزک جهانگیری، نور الدین محمد، (۱۳۵۹). جهانگیر نامه، محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جنابدی، میرزا بیگ، (۱۳۷۸). روضه الصفویه، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- چلبی، مصطفی بن عبدالله، حاجی خلیفه، (۱۳۷۶). تقویم التواریخ، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: احیاء کتاب.
- خاتون آبادی، سید عبد الحسین الحسینی، (۱۳۵۲). وقایع السنین و الاعوام، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- خنجی، فضل الله بن روزبهان، (۱۳۶۲). سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، تهران: خوارزمی.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین، (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر، تهران: خیام.
- دوغلات، میرزا محمد حیدر، (۱۳۸۳). تاریخ رشیدی، تصحیح عباس قلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- راوندی، مرتضی، (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات نگاه.
- روملو، حسن، (۱۳۸۴). احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- رهبرن، (۱۳۴۹). نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ریپکا، یان، (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه عیسی شهابی، تهران: علمی و فرهنگی.

- سایکس، سرپرسی، (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- سیوری، راجر، (۱۳۸۰). *صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.
- سیستانی، ملک شاه حسین بن شاه محمود، (۱۳۸۳). *احیاء الملوک*، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات فردوس.
- عرب قطغان، (۱۳۸۵). *مسخر البلاد*، تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- قزوینی اصفهانی، محمد یوسف واله، (۱۳۷۲). *خلد برین*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- قزوینی، بوداق منشی، (۱۳۸۷). *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- قمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی، (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- گنابادی، قاسمی حسینی، (۱۳۸۷). *شاه اسماعیل نامه*، تصحیح جعفر شجاع کیهانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مبارک، ابو الفضل، (۱۳۸۵). *اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مستوفی، محمد محسن، (۱۳۷۵). *زبده التواریخ*، تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- منتظر صاحب، اصغر (به کوشش)، (۱۳۸۴). *عالم آرای شاه اسماعیل*، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نوایی، عبد الحسین، (۱۳۷۹). *رجال کتاب حبیب السیر*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نوایی، عبد الحسین، (۲۵۳۶). *اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واصفی، زین الدین محمود، (۱۳۴۹). *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر، (۱۳۸۳). *تاریخ جهان آرای عباسی*، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی